

رسالہ در جواب سوال مرحوم میرزا احمد محمدی نائینی

از تصنیفات عالم ربانی و حکیم صمدانی

مرحوم آقای حاج میرزا محمد باقر صمدانی

اعلیٰ اللہ مقامہ الشریف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم ابد الآبدين .

و بعد چنین گوید این بنده خاکسار خاسر محمد باقر غفر الله له ولجميع المؤمنين والمؤمنات که این مختصری است در جواب یکی از برادران رفیق شفیق روحانی و فقه الله لمرضاته که سؤال او را عنوان کرده جواب می نویسد .

سؤال: عرض می شود که این مسئله را مشروحاً بفرمایید در کتاب مبارک «ارشاد العوام» می فرمایند که هر چه در وجود مقدم است باید در ظهور مؤخر باشد پس به این قاعده باید موسی از نوح اشرف باشد و حال آنکه به عکس است و حضرت حجت علیه السلام از پیغمبر ﷺ اشرف باشد و حال آنکه به عکس است و مؤمنین این زمان از سابقین اشرف باشند و حال آنکه چنین نیست به تفصیل بفرمایید که مسئله مشکل شده است .

جواب: اگر می دانید به ضرورت اسلام و ایمان و آیات و اخبار که پیغمبر ﷺ اشرف بود از امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین و حضرت امیر اشرف بود از امام حسن و امام حسین و همچنین تا حضرت حجت علیه السلام پس یقین داشته باشید که آنچه در کتاب مبارک ارشاد

دیده‌اید چیزی نیست که ظاهرش یا باطنش منافاتی با این مطلب شما داشته باشد پس البته از آنچه به ضروریات دین و ایمان دانسته‌اید دست از آن بردارید که نعوذ بالله گمراه شوید اگرچه معنی عبارت ارشاد را ندانید و انسان عاقل نباید دست از دانسته خود بردارد به جهت امر ندانسته خود. آیا نمی‌دانید که از ضروریات مذهب شیعه اثنی عشری است عصمت همه انبیاء و مرسلین و حال آنکه در صریح قرآن است که می‌فرماید: **و عصی آدم ربه فغوی** و در مقام امتنان به حضرت پیغمبر ﷺ می‌فرماید: **انا فتحنا لك فتحاً مبيناً ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر** و در حکایت هر پیغمبری در قرآن نسبت معصیت به ایشان هست و مع ذلک شما نباید از عقیده صحیحۀ عصمت انبیاء و مرسلین دست بردارید به جهت آیاتی چند که مراد خدا را از آنها نمی‌دانید پس همیشه در دین و مذهب به محکّمات و ضروریات محکم و ثابت و ساکن و مطمئن باشید و مضطرب نباشید پس از محکم بودن در محکّمات اگر متشابهات را توانستید با محکّمات مطابق کنید و راسخ در علم شوید شکر کنید خدا را و اگر نتوانسته‌اید دست از محکّماتی که دانسته‌اید بردارید و اگر مجهولاتی چند داشته باشید بدانید که خداوند عادل جل شأنه مؤاخذه نخواهد کرد از شما که چرا مجهولاتی چند داشته‌اید.

و بدانید که عادت اهل حق در هر زمانی همین بوده و هست که محکّمات را محکم گرفته‌اند و می‌گیرند و متشابهات را رد به سوی آنها

می کنند و عادت اهل باطل در هر زمانی همین بوده و هست که به متشابهات تمسک بسته و می جویند و محکومات را بر می گردانند به متشابهات و گمراه شده و می شوند چنان که خداوند عالم جل شانۀ از حال فریقین خبر داده در قرآن و فرموده: **هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکومات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویلہ و ما یعلم تأویلہ الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا و ما یدکر الا اولوا الالباب ربنا لا ترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب**. پس بدانید که مراد اهل حق همیشه در بیانات خود همان محکومات است و بس و بدانید که هیچ محکمی محکم تر از ضروریات دین و ایمان نیست به طوری که محکومات کتاب و سنت به آن محکومات ضروریۀ محکم شده و الا همان محکومات؛ متشابهات بود اگر ضروریات در دست نبود.

پس بعد از مطمئن بودن در محکومات و ضروریات اگر خواسته باشید معنی این قبیل از عبارات مشایخ اعلی الله مقامهم را بدانید که فرموده اند: «آنچه در وجود مقدم است در ظهور مؤخر است» پس بدانید که مقصود ایشان به هیچ وجه دخلی ندارد به آن نتیجۀ ها که شما گرفته اید که باید موسی اشرف باشد از نوح (علیهما السلام). پس بدانید که مراد ایشان این است که مراتب وجودات اشیاء مختلف است و هر چیزی در مکانی

مخصوص به خود او منزل او است نه مکانی دیگر پس عقل در جبروت منزل دارد و نفس در ملکوت و مشاعر این نفس ملکوتی در عالم مثال و عالم برزخ منزل دارند و حس مشترک و حیات حیوانی در غیب آسمانها منزل دارد و نباتات جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه در ظواهر افلاک منزل دارند و عناصر در مواضع خودشان در زیر فلک قمر منزل دارند پس جوهر جاذب ماسک هاضم دافع اگرچه مقدم است در وجود خود در آسمان ولکن در روی زمین ظاهر نیست و آنچه در روی زمین ظاهر است عناصر است پس عناصر مقدم است و نباتی ظاهر نیست مدت های مدید و بعد از گردش افلاک بر زمین نبات می روید از زمین و ظهور آن در زمین بعد از عناصر است و مؤخر است از عناصر اگرچه وجود آن مقدم بود و در آسمانها موجود بود اگرچه تعین خاصی از برای آن نبود و تعین آن از عناصر حاصل شد و تعین آن در ظهور آن در عناصر حاصل شد.

و همچنین حیات حیوانی در غیب افلاک موجود بود و مقدم بود بر جماد و نبات ولکن از برای آن تعینی نبود نه به صورت گوسفند بود و نه به صورت سگ، و جماد و نبات پیش از گوسفند و سگ موجود بودند پس چون جمادی لطیف شد تا آنکه نباتیت در آن پیدا شد و نباتیت آن لطیف شد و در حد سایر نباتات ساکن نشد حیات فلکی غیبی در آن ظاهر شد پس حیاتی که مقدم بود در وجود خود در غیب آسمان در ظهور مؤخر

شد از نبات و جماد و تعین گوسفندی و سگی از برای آن حاصل شد و طیب گوسفند و خبث سگ پیدا شد.

و همچنین عالم مثال در غیب غیب افلاک موجود بود و مقدم بود در وجود ولکن در زیر این آسمان ظاهر نبود و آسمان و زمین مقدم بودند در ظهور مدت های مدید تا آنکه جمادی به واسطه گردش افلاک لطیف شد و در حد سایر جمادات واقف نشد و لطیف تر شد تا آنکه نباتیت در آن پیدا شد و نبات آن لطیف شد و در حد سایر نباتات ساکن نشد تا آنکه حیات در آن ظاهر شد و آن حیات لطیف شد و در مقام سایر حیوانات واقف نشد تا آنکه مثال در آن ظاهر شد پس مثالی که مقدم بود بر حیات و نبات و جماد بعد از وجود جماد و نبات و حیات ظاهر شد.

و همچنین عالم انسانی در مقام خود موجود بود و قبل از عالم مثال و حیات و نبات و جماد و این آسمان و زمین خلق شده بود و لکن ظهوری در هیچ یک از این مراتب نداشت و تعینی از برای آن نبود تا آنکه جمادی لطیف شد و در حد سایر جمادات نایستاد و لطیف تر شد تا آنکه نبات در آن ظاهر شد و آن نبات لطیف شد و در حد سایر نباتات نایستاد و لطیف تر شد تا آنکه حیات در آن ظاهر شد و آن حیات لطیف شد و در مقام سایر حیوانات نایستاد و لطیف تر شد تا آنکه مثال در آن ظاهر شد و آن مثال لطیف شد و در حد سایر مثالها نایستاد و لطیف تر شد تا آنکه انسانیت در آن ظاهر شد پس انسانیتی که مقدم بود در وجود، در مقام ظهور مؤخر شد.

و همچنین عالم روح من امر الله در مقام نزدیک خود موجود بود و قبل از عالم انسان فما دون خلق شده بود و لکن تعینی شخصی در آن نبود و ظهوری در عوالم دانیه نداشت تا آنکه جمادی در این عالم به وجود آمد و در حد سایر جمادات نایستاد و لطیف تر شد تا نباتیت در آن ظاهر شد و در حد سایر نباتات نایستاد و لطیف تر شد تا آنکه حیات در آن ظاهر شد و در حد سایر حیوانات نایستاد و لطیف تر شد تا آنکه مثال در آن ظاهر شد و در حد سایر مثالها نایستاد و لطیف تر شد تا آنکه انسانیت در آن ظاهر شد و در مقام سایر بنی نوع انسان نایستاد و ترقی کرد و صعود کرد تا آنکه دمیده شد در آن روح من امر الله و خداوند عالم جل شانه در حق او فرمود: **و نفخت فيه من روحي** و فرمود به ملائکه: **فقعوا له ساجدين**.

و همچنین است این امر در مقامات بالاتر از مقام وحی و روح الهی به طوری که **ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت** پس هر مقام عالی در مقام خود موجود و مقدم بود و ظهوری در عالم پایین تر از خود نداشت و اهل عالم پایین مقدم بودند در آن عالم و هنوز از عالم بالا خبری نبود تا آنکه در میان اهل آن عالم برگزیده شد لطیف تر و شریف تر از سایرین تا آنکه محل ظهور اهل عالم بالا شد پس اهل آن عالم که مقدم بودند در وجود مؤخر شدند در ظهور و این قاعده؛ قاعده کلیه حکمیه شد که هر چه در وجود مقدم است در ظهور مؤخر است.

و این مطلب دخلی به این ندارد که بعضی از اشخاص عالم پایین که وجودی در عالم بالا ندارند بعضی مقدم بر بعضی باشند و ممکن است که مقدم اشرف باشد و ممکن است که مؤخر اشرف باشد و لازم نیست که هر مؤخری در عالم ادنی مقدم و اشرف باشد از هر مقدمی در آن عالم و مقدم و مؤخر عالم پایین همه مؤخرند نسبت به عالم بالا نه آنکه متأخرین مقدمند یا آنکه متقدمین مقدمند پس در این نظر که بسنجی اهل عالم پایین را مثل عالم دنیا البته بعضی را مقدم دنیوی و بعضی را مؤخر دنیوی خواهی یافت و بسا آنکه مقدم دنیوی مقدم در وجود باشد و اشرف باشد و بسا آنکه مؤخر مقدم و اشرف باشد پس آدم علی نبینا و آله و علیه السلام مقدم دنیوی بود بر جمیع اولاد خود و در وجود هم مقدم بود بر جمیع اولادی که رعیت بودند و انبیاء نبودند اگرچه مؤخر بودند به تأخر دنیایی چرا که ایشان وجود مقدمی در عالم روح من امر الله نداشتند تا آنکه آن وجود مؤخر شود در ظهور و لکن آدم علیه السلام با وجودی که مقدم دنیوی بود وجودی هم در عالم روح من امر الله داشت که آن وجود مقدم، مؤخر شد در ظهور یعنی پس از انسانیت و حیوانیت و نباتیت و جمادیت ظاهر شد پس چون آن روح مقدم بود در عالم بالا در وجود مؤخر شد در عالم پایین در ظهور و سایر اولادی که انبیاء نبودند مؤخر شدند از او در وجود و ظهور هر دو و وجود مقدمی در عالم بالا نداشتند که چون مؤخر شدند مقدم باشند و این امر به این نسق بود تا امر

به نوح رسید علی نبینا وآله وعلیه السلام پس نوح علیه السلام از درجه روحی که آدم داشت داشت و درجه بالاتری هم داشت پس آن درجه بالاتر بعد از درجه آدمی در او ظاهر شد پس چون درجه بالا مقدم بود بر درجه آدم مؤخر شد در ظهور از درجه آدم و درجه آدم مقدم بود در عالم دنیا.

و باز کسانی که بعد از نوح به دنیا آمدند غیر ائمه طاهرين کسی از آن درجه نوحی از مقام روح من امر الله نداشت و ابراهیم علی نبینا وآله و علیه السلام به درجه نوحی نرسیده بود بنابراینکه نوح از ابراهیم علیه السلام اشرف بود و بعد از نوح اوصیاء او از درجه نوحی از عالم روح نداشتند که چون مؤخر شدند از نوح، مقدم باشند از او پس سام مؤخر بود از نوح وجوداً و ظهوراً و نوح اشرف بود از سام وجوداً و ظهوراً و مقدم بود از او و این امر به همین نسق آمد تا زمان ابراهیم علیه السلام پس ابراهیم از سام و سایر انبیاء غیر اولی العزم اشرف بود و درجه ای از عالم بالا داشت که غیر اولی العزم آن درجه را نداشتند چه مقدم بر وجود او بودند مانند آدم و شیث و چه مؤخر از او بودند مانند لوط و امثال او و امر به همین نسق آمد تا زمان موسی پس موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام بعد از نوح و ابراهیم اشرف بود از سایر انبیاء و مرسلین غیر از ائمه طاهرين علیهم السلام چرا که صاحب شریعت و اولوا العزم بود و درجه

ای از عالم روح داشت که عیسی علی نبینا وآله و علیه السلام آن درجه را نداشت اگرچه به حسب زمان بعد از موسی به دنیا آمد.

چنان که سایر انبیاء بعد از موسی درجه موسوی را از عالم روح نداشتند غیر از پیغمبر آخر الزمان ﷺ و آن درجه موسوی از عالم روح من امر الله بعد از مرتبه عیسوی در موسی ظاهر شد و باز آنچه مقدم بود در وجود مؤخر شد در ظهور تا امر رسید به عیسی علی نبینا وآله و علیه السلام پس درجه عیسوی از عالم روح من امر الله در او ظاهر شد و آن درجه اولی العزم بود و بالای درجاتی بود که به سایر انبیاء غیر اولی العزم رسیده بود و آن درجه اولی العزمی مقدم بود در وجود و مؤخر شد در ظهور و درجه سایر انبیاء مقدم بود در ظهور در حضرت عیسی، و شمعون و سایر اوصیاء او اگرچه بعد از او بودند آن درجه عیسوی را مطلقاً نداشتند.

و امر به همین نسق بود تا آخر الزمان پس پیغمبر آخر الزمان آمده ﷺ و او از همه بالاتر بود و او فاتح و خاتم بود پس درجه فاتحیت و خاتمیت او پس از درجه نوحی در این دنیا برای او ظاهر شد و درجه نوحی پس از درجه خلیلی و درجه خلیلی پس از درجه کلیمی و درجه کلیمی پس از درجه مسیحی و درجه مسیحی پس از درجات سایر انبیاء و مرسلین در او ظاهر شد ﷺ و چون دارای مقامات سایر انبیاء و مرسلین بود با مرتبه بالاتر پس فاتح و خاتم شد و آنچه از درجات او که مقدم بود در وجود، مؤخر

شد در ظهور واحدی از اولین و آخرین آن درجه اول ما خلق الله حقیقی را نداشتند که قبل از ظهور دنیوی او یا بعد از او بتوانند به آن مقام برسند و او در آن مقام تسبیح و تهلیل خدا را می کرد و نبی خدا بود و هنوز آدم در میان آب و گل بود بلکه او نبی بود و آب و گلی هنوز خلق نشده بود بلکه او نبی بود ﷺ و نه آسمانی بود و نه زمینی و نه عرشی و نه کرسی و نه دنیایی و نه آخرتی و نه غیبی و نه شهاده ای و نه لوحی و نه قلمی و نه ناری و نه نوری و نه ظلمتی و نه ضیائی و نه وقتی و نه مکانی و نه خلقی از مخلوقات و او نبی بود چرا که احدی هنوز خلق نشده بود که او رسول او باشد بلکه نبی بود و خود به وحی الهی بدون وساطت از احدی مرادات خدا را در حق خود می دانست و عمل به مقتضای آنها می کرد و معصوم بود از هر نقصی و عیبی تا آنکه خداوند عالم جل شأنه ذریه او را علیهم السلام از جنس او آفرید مانند چراغی که از چراغی روشن کنند پس خطاب مستطاب از رب الارباب به او رسید که: **و اندر عشیرتک الاقربین** پس رسول شد به سوی ذریه و عشیره اقریین خود و احدی از عشیره او ﷺ به درجه مخصوصه به خود او نرسیدند اگرچه در اول ما خلق الله بودن با او بودند، **اشهدان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحدة طابت و طهرت بعضها من بعض**.

پس او ﷺ اشرف کائنات و اول موجودات بود و به جز عشیره اقریین او هنوز کائنی و موجودی و وجودی نبود و نخواهد بود و عشیره اقریین او

سلام الله عليهم اجمعين تابع او بودند و او متبوع و رسول مطاع ایشان بود و هست اگر چه در عالم دنیا حضرت امیر المؤمنین علیه و آله صلوات المصلین مؤخر بود در ظهور چنان که مؤخر بود از او در وجود و بعد از او علیه السلام حضرت امیر المؤمنین اشرف و اقدم و اعلاى از کل خلق بود و هست و احدی به مقام مخصوص به او نرسیده و نخواهد رسید اگر چه امام حسن علیه السلام به حسب ظاهر دنیا بعد از او به عالم ظهور دنیوی آمد و نه این بود که چون بعد از او به دنیا آمده بود پس در وجود بر حضرت امیر علیه السلام مقدم بود و از این جهت در ظهور مؤخر شد بلکه حضرت امیر مقدم بود بر او در وجود و ظهور هر دو و او علیه السلام مؤخر بود از حضرت امیر علیه السلام در وجود و ظهور هر دو چنان که حضرت امیر مؤخر بود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در وجود و ظهور هر دو.

و این بود مراد مشایخ ما اعلی الله مقامهم و انار برهانهم و چه بسیار واضح است و داخل بدیهیات مذهب شیعه اثنا عشری است که شیعیان ایشان بعد از ایشان باید موجود شوند و تابع ایشان باشند و ایشان از خود هیچ میلی و هوایی و هوسی در دین خود ندارند و جمیعاً راویان اخبار و ناقلان آثار و حاملان اسرار و حاکمان انوار ایشان باید باشند و اگر چه در عالم دنیا بعد از ایشان موجود شدند و ظهور ایشان بعد از ظهور ایشان شده باشد نباید که چون بعد از ایشان به وجود آمدند در وجود از ایشان مقدم باشند، نعوذ بالله من بوار العقل و قبح الزلل و به نستعین. والله از این قبیل گمان ها که

هر کس بعد در این دنیا متولد شده باشد باید بهتر باشد از هر کس که پیش تر متولد شده گمان کسانی است که از خدا و رسول او و ائمه هدی علیهم السلام و شیعیان و تابعان ایشان اعراض کرده اند و خداوند ایشان را رسوای اهل عالمیان کرده که چنین نامربوطی را بگویند و چنین کفر صریحی بدیهی را داخل اسرار خود گمان کنند خدا حفظ کند ما را از شر شیطان و از ضرر طغیان و از غضب رحمان و خلود در نیران و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

پس اصل مراد را از این قبیل عبارات بدانید و به تسویلات ابالسه راه نروید و اعتقاد نکنید که گمراه شوید و آنچه مطابق ضروریات دین و مذهب است بگیرید و آنچه مخالف آنهاست باطل بدانید تا نجات یابید و بدانید که در هر عبارتی باشد که چون مقام ولایت مقدم بود در وجود از مقام امامت پس مؤخر شد در ظهور یا مقام امامت چون مقدم بود در وجود پس مؤخر شد در ظهور از نبوت و مقام نبوت چون مقدم بود در وجود پس مؤخر شد در ظهور از توحید پس از این جهت اول توحید ظاهر شد در دنیا و بعد نبوت و بعد امامت و بعد ولایت، پس اگر مطلبی و سری از این قبیل بیانات فهمیدید که مطابق است با ضروریات مذهب آن را محکم بگیرید و اگر مخالف است با آنها گمان نکنید که سر پوشیده‌ای را فهمیده‌اید و سایرین آن سر را نمی‌دانند و شما اهل سرّید و سایرین اهل این سر نیستند که این گمان جز کفر و نفاق شیطان چیزی

دیگر نیست و همه مقصود همین است که توحید بی نبوت توحید نیست و در صورت ظاهری توحید است و توحید بدون نبوت نیست مگر کفر صریح و نبوت بدون امامت بی معنی است و امامت بدون ولایت به جز سراب چیزی نیست و روز اول که ارسال رسل و انزال کتب شد از برای ولایت بود و بس و **قل لا اسألكم عليه اجراً الا المودة فی القربی** بود و بس و لکن چون مردم متحمل این مطلب نبودند این مطلب را در کانون سینه خود پنهان داشتند از ترس منافقین و عدم تحمل مردم و اول همان توحید را اظهار کردند و بر مردم گران نبود که اقرار کنند که یک کسی هست که ایشان را آفریده چرا که می دانستند خود خود را نیافریده اند تا آنکه قدری انس گرفتند نبوت را القاء کردند که بدانند که آن خدای نادیده مرادهای خود را به شما نگفته و شما را پیغمبر خود قرار نداده و شما باید مرادهای او را از پیغمبری بیاموزید پس بعد از اقرار به توحید امر نبوت هم ظاهر شد و مردم متحمل آن شدند و منافقان از ترس سایر مردم این معنی را ظاهر اقبال کردند و چون قدری بر این منوال گذشت امر امامت را خورده خورده زمزمه کردند و به تدریج مردمانی که از اهل نفاق نبودند متحمل شدند و منافقان در غیظ و غضب بودند و بحث ها با پیغمبر خدا ﷺ می کردند که آیا این امری که می گویی از جانب خود می گویی یا آنکه خدای تو تو را امر کرده که بگویی و چون اقرار به نبوت او کرده بودند و از مردم می ترسیدند که اظهار ارتداد و نفاق خود را بکنند به این

امر هم ظاهر اقرار کردند و در فکر این بودند که یک وقتی اظهار مافی الضمیر خود را بکنند تا آنکه کردند آنچه کردند و ندانستند که چه کردند و با که کردند و امر ولایت به غصب خلافت و امامت مخفی ماند تا آنکه به تدریج به مرور ایام این مطلب بر مردم ظاهر شد و همین امر در اول بود که در آخر ظاهر شد، **ان هذا فی الصحف الأولى صحف ابرهیم و موسی** پس مقرب به امر ولایت مقرب به امر امامت و نبوت و توحید شد و این امر مقدم بود در وجود و مؤخر شد در ظهور.

و اگر احياناً کسی قبل از فهمیدن امر ولایت می مرد و به امامت و نبوت و توحید اقرار داشت در این مطلب مستضعف بود و در عرصه مشیت واقع بود چنان که خداوند فرموده: **و آخرون مرجون لامر الله إنا یعذبهم و إنا یتوب علیهم** و هر کس فهمید و انکار کرد کافر شد و همچنین اگر احياناً امر امامت به کسی نرسیده بود و نفهمیده بود و به نبوت و توحید اقرار داشت در امر امامت مستضعف بود و داخل مرجون لامر الله بود و هر کس فهمیده انکار کرد کافر شد و همچنین اگر احياناً کسی به توحید اقرار کرده بود و امر نبوت را نفهمیده بود در این امر مستضعف بود و داخل مرجون الامر الله بود و هر که فهمیده انکار کرد کافر شد و این چهار همیشه با هم بودند در واقع در نزد جمیع انبیاء و اولیاء و ما حضین علیهم السلام و محال است که یکی از این چهار بدون باقی موجود باشند و این است آن اسم اعظمی که چهار جزء دارد که هیچ یک از این چهار بر

دیگری مقدم نبودند و همه به همراه هم موجود شدند مثل جمیع متضایفاتی که خداوند عالم جل شأنه آیت این مقام قرار داده مثل فاعل و فعل آن و مفعول و انفعال آن.

و اگر قدری فکر کنی خواهی یافت که زید تا نصرت کسی را نکند به او ناصر نمی گویی و چون نصرت کرد ناصر شد و تا کسی قبول نصرت او را نکند منصور نخواهد بود پس زید در همان وقتی که نصرت کرد ناصر شد و نصرت او هم در همان وقت موجود شد چنان که شخص منصور هم در همان وقت منصور شد و این چهار در یک وقت موجود شدند پس آنی زید قبل از نصرت ناصر نبود و آنی نصرت او بعد از نصرت او نبود و آنی قبول منصور بعد از نصرت ناصر نبود و آنی منصور بعد از قبول او نصرت او را منصور نبود پس نصرت زید و نصرت او و قبول منصور و منصور در یک وقت موجود شدند و اسم زید قبل از نصرت؛ ناصر نبود و اسم آن شخص قبل از آن منصور نبود پس قدری در این مثال و امثال آن فکر کنید تا با بصیرت شوید و لکن در امثال این مثال زیدی موجود بود و لکن اسم او ناصر نبود قبل از نصرت و عمروی موجود بود و لکن اسم او منصور نبود قبل از انتصار و این مثال در عالم فصل بیان شد پس اگر توانستید این مثال را در عالم وصل هم جاری کنید به تمام مقصود توانید رسید.

پس بدان که در عالم وصل فصلی در میان نیست و فاعل شخص محدودی نیست مانند زید و مفعول شخص محدودی نیست مانند عمرو که بتوانند

هر دو موجود باشند بدون نصرت و انتصار و ناصر و منصور و لکن در
 عالم وصل فاعل محیط بود و فعل او محاط او بود و فعل او محیط به مفعول
 و انفعال او بود و هرگز تخلف از یکدیگر نداشتند و چون اهل عالم فصل
 این چهار را چهار شخص محدود گمان کردند توانستند به گمان خود به
 بعضی ایمان آورند و بعضی را انکار کنند یا جاهل به آن باشند پس اگر
 انکار کردند کافر شدند و اگر با جهل بودند داخل مرجون الامر الله
 شدند و لکن ما حُضِن دانستند که این چهار چهار شخص محدود نیستند
 و بعضی محیط و بعضی محاطند و محیط و محاط دو امر متضایفند و قیام
 هر یک به دیگری است چنان که یافتی اگر یافتی و این امر وصلی بود که
 مقدم بود در وجود و مؤخر شد در ظهور و آنچه قبل از ظهور این امر
 وصلی بود خیالات فصلی بود و توحید و نبوت و امامت و ولایت حقیقی
 نبود نهایت چون کسی از روی جهل و عدم معرفت ندانست امر واقع را
 داخل در مرجون الامر الله شد که شاید عذاب شود و شاید رحمت او را
 دریابد اگر تقصیری نکرده باشد و محض قصور باشد جهل او پس بدانید
 مادام که چهار امر مختلف گمان می کنید و بعضی را می خواهید اشرف
 از بعضی قرار دهید به مقصود نرسیده اید پس سعی کنید تا بیابید که این
 چهار همه با هم و به هم و بر هم و در هم و از هم و برای هم بوده و هستند
 در واقع **ان هذا الفی الصحف الأولى** **صحف ابرهیم و موسی** از آدم تا خاتم
 و صلی الله علی محمد وآله ولعنة الله علی اعدائه .

تمام شد جواب باصواب آن برادر شفیق در روز بیست و ششم شهر
جمادی الاولی سنه ۱۲۹۳ با کثرت هموم و تراکم غموم والحمد لله
حامداً مصلیاً مستغفراً.